مبارزات سیاسی خاورمیانه زنانه می‌شود

از روژاوا تا فلسطین

نوژن اعتضادالسلطنه

از هر طبقه و با هر شکلی به میدان آمده‌اند. عده‌ای با آستین کوتاه و شلوار جین و تعدادی دیگر با ظاهری پوشیده‌تر که نمایانگر رگه‌های مذهبی آنهاست. همگی اما دارای مشترکاتی با یکدیگر هستند: سنگ در دست و چفیه بر صورت در کنار مردان آغازگر انتفاضه سوم هستند. یکی از زنان فلسطینی به خبرنگار «میدل ایست آی» می‌گوید: «وطن به جنسیت خاصی محدود نمی‌شود. تمام فلسطینی‌ها از هر سن و جنسیتی باید در مبارزه شرکت کنند».

با وجود ساختارهای عمیق و ریشه‌دار پدرسالاری در فلسطین برای چندین دهه زنان فلسطینی نقشی اساسی در مقاومت ایفا کرده‌اند، بااین‌حال، کمتر زمانی بوده که موضوع «آزادی زنان» در اولویت قرار گیرد؛ مسئله‌ای که شاید خود دستیابی به «آزادی ملی» را ناممکن ساخته است.

زنان فلسطینی در سال ۱۹۳۶ میلادی و در زمان مبارزه علیه استعمار بریتانیا نیز نقش فعالی داشتند. آنان بخشی جدایی‌ناپذیر از مبارزه بودند. نخستین اقدام فعال سیاسی زنان فلسطینی در سال ۱۸۹۳ میلادی در شهرک «افوله» بود؛ جایی که شهرک‌نشین‌های یهودی ساخته بودند. زمانی که فلسطین تحت قیمومیت بریتانیا در فاصله سال‌های ۱۹۴۸ تا ۱۹۱۷ میلادی قرار داشت نیز میزان مشارکت سیاسی و اجتماعی زنان در قالب نهادهای مدنی افزایش یافت. به‌دنبال کشته‌شدن ۹ زن فلسطینی در سال ۱۹۲۹ میلادی و در جریان شورش در دیوار غربی در بیت‌المقدس، نخستین انجمن زنان عرب تشکیل شد که درنهایت به تأسیس اتحادیه زنان عرب انجامید. این اتحادیه با برنامه‌ریزی و سازماندهی تظاهرات و نگارش نامه برای رهبران عرب از آنان می‌خواست که به حمایت از فلسطینیان بپردازند.

پس از تأسیس رژیم اسرائیل و آواره‌شدن فلسطینیان، زنان مهاجر فلسطینی با شرکت در فعالیت‌های خیریه و اجتماعی به ایفای نقش پرداختند. پس از جنگ شش‌روزه ژوئن ۱۹۶۷ میلادی و شکست اعراب، مقاومت فلسطینیان به تمامی سطوح مدنی و اجتماعی گسترش یافت. پس از آنکه مبارزات فلسطینیان وارد فاز جدی نظامی شد، زنانی چون «شادیه ابوغزاله» که عضو فعال جبهه مردمی برای آزادی فلسطین بود در مبارزات مسلحانه شرکت کردند. او در نوامبر ۱۹۶۸ میلادی در نابلس جان باخت. «لیلا خالد» عضو شورای ملی فلسطین نیز نخستین زنی بود که در سال ۱۹۶۹ میلادی یک هواپیمای اسرائیلی را ربود. «دلال مغربی» زن فرمانده فلسطینی نیز که یکی از اعضای شاخه نظامی فتح بود در سال ۱۹۷۸ میلادی پس از ربودن اتوبوسی که از «حیفا» به مقصد تل‌آویو در حال حرکت بود، جان باخت.

در انتفاضه اول در دهه ۸۰ میلادی زنان در فعالیت‌های مختلفی ازجمله شرکت در سازماندهی تظاهرات، پرتاب سنگ، توزیع بیانیه‌ها، دوخت پرچم و کشیدن نقاشی‌های دیواری با مفهوم مقاومت مشارکت داشتند. وظیفه این سازماندهی را کمیته‌های زنان برعهده داشتند. این موضوع سبب درهم‌شکسته‌شدن محدودیت‌های سنتی در روستا شد. حضور زنان به‌قدری زیاد شد که رژیم اسرائیل مجبور به ساخت زندان امنیتی تازه برای زنان با عنوان «ابوکبیر» در جنوب تل‌آویو شد.

انتفاضه به فرصتی برای زنان تبدیل شد تا نه‌تنها علیه اشغالگری پیکار کنند بلکه برای کسب حقوق خود و برهم‌زدن هنجارهای محدودکننده که مانع حضورشان در جامعه بودند نیز تلاش کنند. انتفاضه فرصتی شد تا زنان فلسطینی برای نخستین‌بار دوشادوش مردان در خیابان‌ها حاضر شوند. درنتیجه جنبش فمینیستی با جنبش ملی مترادف شد. تحول بی‌سابقه آن دوران، ظهور جنبش تازه زنان از سال ۱۹۸۷ میلادی در قالب تشکیل کمیته‌های زنان بود. هدف این کمیته‌ها ایجاد آگاهی درباره مسائل زنان و تقویت انعطاف‌پذیری اجتماعی و به‌رسمیت‌شناختن حقوق زنان بود. کمیته‌های کاری زنان در همکاری با بنیادهای خیریه، خدمات لازم را به زنان بی‌سواد ارائه می‌دادند و به آنان مهارت‌های اولیه برای کمک به دیگران را می‌آموختند. این کمیته‌های کاری، برنامه آموزشی را نه‌تنها در شهرها که بیشتر در روستاها و اردوگاه‌های آوارگان در سرتاسر کرانه باختری و نوار غزه آغاز کردند. کلاس‌های این کمیته شامل سوادآموزی، آموزش بهداشتی (کمک‌های اولیه) و آموزش مهارت‌هایی چون آشپزی، گلدوزی و ... بود. همچنین راه‌اندازی مراکز مراقبت روزانه نیز با هدف نگهداری از کودکانی بود که مادران‌شان روزها در خارج از خانه شاغل بودند.

از این طریق بود که به‌تدریج زنان در بحث‌های سیاسی درگیر شدند و آگاهی خود را نه‌تنها درباره مسئله ملی فلسطین بلکه درباره مسائل مرتبط با حقوق زنان در جامعه ارتقا دادند. مدتی بعد کمیته کار زنان به شاخه‌های مختلفی تقسیم شد که خود نشان‌دهنده درگیری‌های جناحی و سازمانی درونی جریانات سیاسی فلسطینی بود: انجمن کمیته کار که مرتبط با جبهه دموکراتیک برای آزادی فلسطین بود، انجمن کار زنان فلسطینی که متصل به حزب کمونیست فلسطین بود، انجمن زنان فلسطینی که با جبهه مردمی برای آزادی فلسطین ارتباط داشت و کمیته زنان که برای کارهای اجتماعی وابسته به جنبش فتح بود. دراین‌میان کمیته زنان فتح که بیش از هزاران عضو داشت از نظر ایدئولوژیک به نهادهای خیریه نزدیک بود و به‌جای آنکه زنان را بسیج کند به ارائه خدمات به آنان می‌پرداخت. تنها تفاوت میان کمیته‌ها، هویت سیاسی آنان و موضع‌گیری متفاوت‌شان در قبال مسئله ملی بود. تنها پس از آغاز انتفاضه بود که چهار کمیته، تلاش خود را مصروف بسیج‌کردن و سازماندهی هواداران و جذب اعضای جدید کردند. آنان برنامه‌های نگهداری از کودکان را برای مادرانی که در خیزش مردمی شرکت داشتند تقویت کردند و اقدامات بهداشتی و درمانی خود را برای مجروحین و آسیب‌دیدگان مورد استفاده قرار دادند و به اهالی محلات فلسطینی درباره چگونگی مواجهه با آسیب‌های ناشی از ضرب‌وشتم در جریان اعتراضات یا مواجهه با گاز اشک‌آور آموزش می‌دادند.

پس از امضای معاهده اسلو در سال ۱۹۹۳ میلادی و عادی‌سازی روابط فلسطین با اسرائیل اگرچه زنان در قالب نهادهای غیردولتی جامعه مدنی فعال بودند میزان مشارکت آنان در دولت تازه‌به‌قدرت‌رسیده تشکیلات خودگردان فلسطینی محدود بود. نقش زنان به داشتن مناصبی همچون منشی، تایپیست یا معلم در مدارس دولتی محدود می‌شد و موانعی جدی برای فعالیت سیاسی آنان در سطح بالا و رسیدن به مناصب بلندپایه سیاسی در احزاب وجود داشت.

همچنین تعداد زنان کمی در روند مذاکرات صلح حضور داشتند. در جریان کنفرانس صلح مادرید تعدادی نماینده زن حضور داشتند و پس از آن در کنفرانس واشنگتن در سال ۱۹۹۱ میلادی نیز همین روند تکرار شد. اما این روند به تدریج کاهش یافت به‌طوری‌که دیگر زنی در هیأت‌های دیپلماتیک حضور نداشت. در انتفاضه اول ارزش‌های سنتی در مبارزه، به حاشیه رانده شدند. محدودیت‌ها و خط مرزهای جنسیتی و سنی و طبقاتی کنار گذاشته شدند و تمایزگذاری بین زن و مرد تا حدود زیادی از بین رفت و همگی در جبهه‌ای متحد مشارکت داشتند.

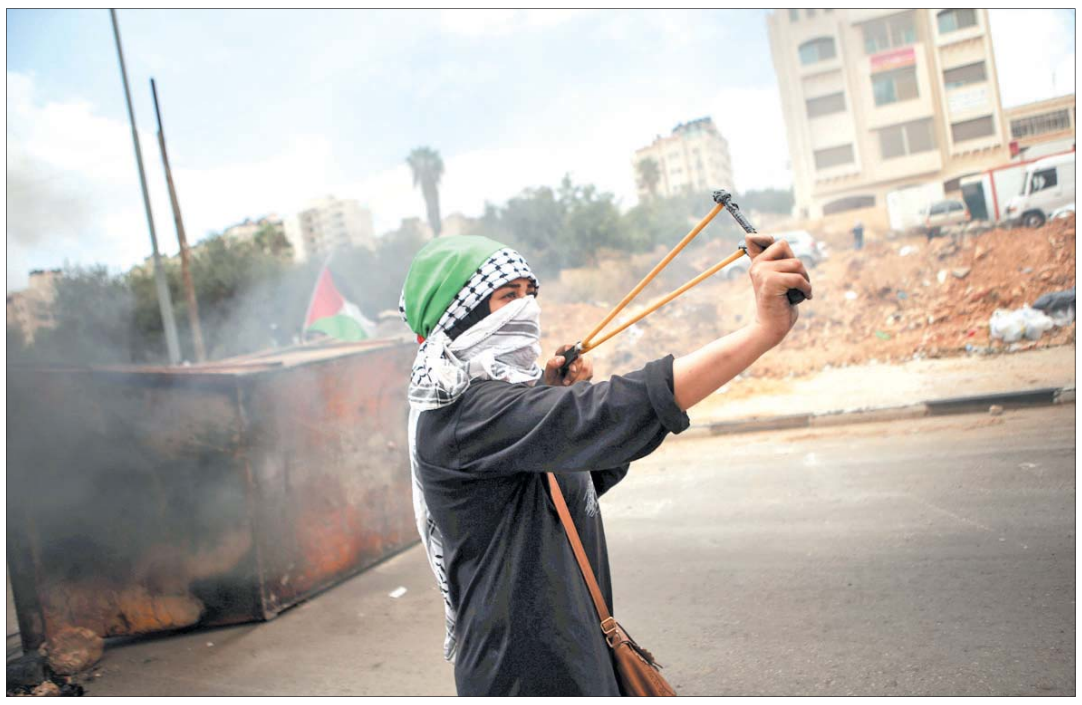

در انتفاضه دوم مشارکت زنان عمدتا در بمب‌گذاری‌های انتحاری و عملیات شهادت‌طلبانه بود. آمارها نشان می‌دهند که از سال ۱۹۶۷ میلادی بیش از ۱۰هزار زن فلسطینی بازداشت شده‌اند. اکثر آنان در طول بازداشت با شکنجه روانی مواجه بوده‌اند و برای آزاردادن آنها خشونت کلامی، فیزیکی و جنسی از سوی سربازان اسرائیلی جریان داشت.

پس از انتفاضه دوم مشارکت سیاسی زنان فلسطینی به میزان زیادی کاهش یافت. بخش عمده‌ای از این موضوع به سبب رشد جنبش‌های مذهبی در غزه و دیگر نواحی فلسطین و به‌قدرت‌رسیدن حماس به‌عنوان نماد اسلام سیاسی بود. نگاهی به عکس‌های قدیمی فلسطینی در دوران انتفاضه اول و دوم نیز نشان می‌دهد که زنان آن دوران در حین مبارزه نیز لباس‌های مد روز می‌پوشیدند و مشارکت سیاسی خود را در دموکراتیک‌ترین شکل آن نشان می‌دادند.

بااین‌حال، از زمان دردست‌گرفتن قدرت در غزه توسط حماس، قوانین جدیدی برای نوع پوشش شهروندان غزه در خیابان‌ها، مدارس و دادگاه‌ها، ممنوعیت استعمال قلیان و موتورسواری برای زنان، قوانین تفکیک جنسیتی در ساحل غزه وضع شدند که همگی بر میزان مشارکت اجتماعی زنان در مناطق تحت کنترل حماس تأثیرگذار بودند.

با وجود آنکه اکثر جریانات اسلام‌گرای فلسطینی ازجمله حماس و جهاد اسلامی از اعضای زن در گردان‌های شهدای الاقصی یا در قالب عاملان انتحاری برای بمب‌گذاری و حمله به اهداف نظامی و غیرنظامی فلسطینی استفاده کردند، در انتفاضه اول زنان از طریق اقدامات کمکی و ایجاد مانع انسانی میان مردان فلسطینی و سربازان اسرائیلی سعی در جلوگیری از بازداشت و شکنجه مردان داشتند. زنان زندانی در اعتصاب غذا هم با مردان شرکت می‌کردند. درنتیجه، تغییر قابل توجهی در روابط و توازن جنسیتی در دوران انتفاضه ایجاد شد. انتفاضه سبب شد تا ادغام نسبی زنان در جامعه و طرح مطالبات‌شان امکان‌پذیر شود و از نقش حاشیه‌ای، درآیند.

حضور دوباره زنان فلسطینی متأثر از موج بهار عربی در سال ۲۰۱۱ میلادی بود، زنان در آن نقش کلیدی داشتند. مشارکت زنان ازآن‌رو قابل توجه است که آمارها نشان می‌دهند که در سالیان اخیر بر شدت خشونت مردانه علیه زنان افزوده شده است. بنا بر گزارشی با عنوان «زنان علیه خشونت» که توسط یک گروه غیردولتی فلسطینی تهیه شده است از سال ۱۹۹۱ میلادی، ۱۶۲ زن بر اثر خشونت خویشاوندان عموما مرد در خانواده‌شان کشته شده‌اند. در ارزیابی دیگری که توسط اداره مرکزی آمار فلسطین در سال ۲۰۱۲ میلادی صورت گرفته مشخص شده که ۳۷ درصد از زنان ازدواج‌کرده در اراضی تحت اشغال مورد خشونت خانگی در اشکال مختلف قرار گرفته بودند. در گزارش منتشرشده «دی تاور» اشاره شده که میزان قتل‌های ناموسی در کرانه باختری و غزه در سال ۲۰۱۳ به میزان

بخش عمده‌ای از ناکامی شکست جنبش فمینیستی در فلسطین و کل جهان عرب به دلیل رویکرد جنبش‌های سیاسی در خاورمیانه بوده است که تنها به‌طور لفظی خشونت علیه زنان را محکوم می‌کنند اما در همان حال برلزوم تفکیک جنسیتی زنان در حوزه عمومی تأکید دارند و مخالف مشارکت سیاسی زنان هستند

دوبرابر افزایش یافته است؛ امری که نشان می‌دهد زنان فلسطینی علاوه بر مواجهه با اشغالگری، با ستم نظام مردسالار نیز دست‌وپنجه نرم می‌کنند.

بااین‌حال، بخش عمده‌ای از ناکامی شکست جنبش فمینیستی در فلسطین و کل جهان عرب به دلیل رویکرد جنبش‌های سیاسی در خاورمیانه بوده است که تنها به‌طور لفظی خشونت علیه زنان را محکوم می‌کنند اما در همان حال برلزوم تفکیک جنسیتی زنان در حوزه عمومی تأکید دارند و مخالف مشارکت سیاسی زنان هستند. آنان زنان را به انفعال سیاسی فرا می‌خوانند و این کار از طریق ابژه‌کردن زنان صورت می‌گیرد و دائما گوشزد می‌شود که نباید از زنان رفتارهایی خارج از چارچوب عرف و هنجارهای جامعه سرزند. این نگرش مردسالارانه محدود به بخش‌های مذهبی یا محافظه‌کار جامعه فلسطین و دیگر جوامع خاورمیانه نمی‌شود. احزاب چپ سنتی خاورمیانه‌ای نیز عمدتا اولویت مبارزه را علیه «صهیونیسم» و اشغالگری آن قرار داده‌اند و تأکید بر مسائل مرتبط با حقوق زنان را انحراف از هدف اصلی قلمداد کرده‌اند.

آن‌سوتر از غزه و کرانه باختری، در نبرد نظامی علیه نیروهای داعش و سایر جریانات نیروهای ارتجاعی بنیادگرا، این زنان کوبانی بودند که از پاییز ۲۰۱۴ میلادی در خط مقدم مبارزه قرار داشتند مبارزه‌ای که ثمربخش بود. از زمان دردست‌گیری کنترل کوبانی در آن سال و سایر کانتون‌های مجاور توسط واحدهای دفاع از خلق (شاخه سوری پ‌ک‌ک)، زنان بلافاصله با تشکیل نهادهای تازه حضور خود را در عرصه سیاسی نشان دادند. تشکیل واحدهای «آسایش» (حافظ صلح)، شوراهای مردمی، سازمان‌ها و جمعیت زنان، دادگاه‌های زنان، مراکز جوانان، مراکز مردمی، مراکز فرهنگی و هنری همگی ازجمله اقدامات زنان در روژاوا بودند.

یکی از دستاوردهای زنان روژاوا تصویب و اجرای قوانینی است که به‌نفع زنان باشند. در این قانون ممنوع‌کردن چندهمسری و اشاره به حقوق برابر زن و مرد در زمان شهادت در دادگاه‌هاست که در اکثر جوامع مسلمان در قانون گنجانده نشده است. از دیگرموارد این قانون که در نوامبر ۲۰۱۴ تصویب شده تأکید بر لزوم مشارکت زنان در امر قانون‌گذاری است. در این قانون ذکر شده که هدف ایجاد برابری جنسیتی در تمام سطوح اقتصادی، اجتماعی و سیاسی میان زنان و مردان در روژاوا است تا ذهنیت مردسالار در عرصه عمومی و خصوصی ازجمله مواردی چون ازدواج‌های اجباری و زودرس، جنایت‌های ناموسی و نابرابری در حق ارث را رفع کند. در آغاز سخن این قانون با تأثیرپذیری از گفته مارکس اشاره کرده که میزان پیشرفت هر جامعه به درجه فعالیت و مشارکت همه‌جانبه زنان در ساخت و توسعه جامعه بستگی دارد و اشاره شده که این قانون منجر به رهایی زنان کوبانی از ستم تاریخی ساختار مردسالارانه می‌شود.

بااین‌حال، عده‌ای به این قوانین نقدهایی وارد کرده‌اند. برای مثال، اشاره شده که در قوانین مذکور حتی یک‌بار هم به زن به‌عنوان یک فرد اشاره نشده است و هرجا سخنی از زن به میان آمده بلافاصله از نهادخانواده و لزوم ایفای نقش زن در آن نهاد به‌عنوان منبع اصلی تشکیل جامعه سخن به میان آمده است. همچنین، در اصل ۱۴ قانون کانتون‌ها اشاره شده که برای طلاق طرفین باید راضی باشند و رضایت یک طرف کافی نیست. از دید منتقدان در ظاهر شاید این موضوع به‌نفع مرد باشد اما در جامعه سنتی کوبانی زن موضعی فرودست دارد و اگر مرد آغازگر اصلی طرح موضوع طلاق باشد زن مجبور به موافقت است و اگر با این موضوع مخالفت کند نیز زن چاره‌ای جز پذیرش خواست او را ندارد.

مبارزه زنان برای احقاق حقوق خود در کردستان عراق نیز در جریان است. احزابی چون اتحادیه اسلامی کردستان و جنبش اسلامی کردستان که سه وزیر در کابینه داشته‌اند و ۱۷ کرسی از ۱۱۱ کرسی را در زمان تصویب قوانین کانتون‌های روژاوا در اختیار داشتند واکنش شدیدی نسبت به مفاد قوانین مذکور از خود نشان دادند. نمونه بارز این رویارویی را می‌شد در ژوئن سال ۲۰۱۱ میلادی دید که میان رهبران محافظه‌کار مذهبی و نیروهای هوادار حقوق زنان در جریان تصویب قانون مبارزه علیه خشونت خانوادگی تنش به وجود آمد. شاید بی‌سبب نباشد که برخی از تحلیلگران از تجربه حکمرانی روژاوا به‌عنوان انقلابی مخفی یاد می‌کنند.

در این تجربه که مسئله کردستان به مفهوم دموکراسی رادیکال گره خورده مسئله زنان نیز مطرح می‌شود. مدارای کردها در کانتون‌ها در قبال یهودیان، مسیحیان و بی‌دینان و تمایل‌نداشتن آنان به وضع قوانین سخت‌گیرانه اجتماعی در قبال زنان و پذیرش ضمنی سکولاریسم نمونه قابل توجه از ایجاد فضایی بهتر از گذشته برای زیست زنان را ارائه کرده است. در این مدل با تأکید بر مشارکت مردمی رویکرد مساوات‌طلبانه در قبال جنسیت مشارکت زنان در تمام سطوح اجتماعی، سیاسی و عمومی در پیش گرفته شده است. ازهمین‌روست که «نوال السعداوی» فمینیست شناخته‌شده عرب در بیان مقاومت زنان کرد نوشته است: «زنان کرد رهبری جنگ برای رسیدن دموکراسی و رهایی از ظلم و انقیاد را برعهده گرفته‌اند و به تمام دنیا خواستِ برابری زنان و مردان را بیان کردند. آنان نماینده زنان تمام دنیا هستند». درواقع، روژاوا شاهد ایجاد امید تازه برای تحولی واقعی در نقش جنسیتی زنان بوده است. بی‌مناسبت نیست اگر روژاوا را نمونه عملی پیروزی رؤیای بهار عربی قلمداد کنیم.

در شوراهای روژاوا زنان ۴۰ درصد از سهم رهبری در تمامی سطوح را تشکیل می‌دهند. واحدهای حفاظت زنان جریان میلیشیای مستقل کردی است که در کنار واحدهای دفاع از خلق از دسامبر ۲۰۱۳ می‌جنگند و تمرکز آنان بر مبارزه علیه بنیادگرایان است و در ژانویه ۲۰۱۵ میلادی پس از شکست داعش در کوبانی پیروزی بزرگی به‌دست آوردند. شواهد نشان می‌دهند که انتفاضه در فلسطین و مبارزه علیه بنیادگرایی در روژاوا بزنگاه‌هایی تاریخی هستند که زنان خاورمیانه می‌توانند محدودیت‌های اعمال‌شده از سوی محیط بر تن، میزان حضور و مشارکت، هویت جنسیتی و خواسته‌هایشان را به چالش بکشند.

تابعیت زن از مرد ناشی از هیچ‌گونه نقص بیولوژیکی جنسی نبوده است بلکه برآمده از تغییرات اجتماعی- انقلابی است که پس از نابودی جامعه مادرسالار و ایجاد جامعه طبقاتی معاصر حاصل شده است. درنتیجه، این نوع ستم میراث نظام اجتماعی و اقتصادی و دلیل اصلی تنزل موقعیت تاریخی زنان بوده است.

اما این وضعیت در خاورمیانه امروز در حال تغییر است. اگرچه زنان در تحولات اخیر خاورمیانه هدف بیش‌ترین ستم‌ها قرار گرفته‌اند -از به‌برده‌کشیده‌شدن توسط حاکمیت مردسالارانه داعشی تا آواره‌شدن در کشورهای اروپایی به دلیل فرار از جنگ با آینده‌ای نامعلوم- بااین‌حال، روی دیگر سکه فعال‌شدن زنان در عرصه مبارزات سیاسی و اجتماعی است، زنانی که اکنون به این خودآگاهی عمومی رسیده‌اند که رهایی زنان باید و می‌تواند در روند پیشبرد جنبش رهایی‌بخش ملی و قومی و مقاومت در برابر قدرت مسلط صورت پذیرد.

ارجاع‌دادن این موضوع به دوران پس از مقاومت و مبارزه علیه دشمن همواره حربه‌ای بوده که احزاب سنتی منطقه از آن برای جلوگیری از طرح مطالبات اساسی زنان بهره برده‌اند.

نگاه

بمباران بیمارستان مصداق جنایت جنگی

برنارد کوشنر*

در دهه ۸۰ میلادی به‌عنوان یک پزشک در افغانستان مشغول به خدمت بودم. در آن زمان مقالات متعدد و نامه‌های سرگشاده زیادی را خطاب به رئیس‌جمهوری اتحاد جماهیر شوروی سابق نوشتم و از او خواستم از تخریب بیمارستان «مدسن سان فرانتیه» در وردک افغانستان جلوگیری کند. البته پاسخ به درخواست من با بمباران‌های صورت‌گرفته توسط جنگنده‌های روسی داده شد. هدف‌قراردادن سقف بیمارستانی که روی آن نماد صلیب سرخ حک شده اقدامی غیرقابل‌پذیرش است. تکرار این موضوع و طرح‌کردن آن به‌عنوان «تصادف» نیز غیر قابل‌توجیه است و متأسفانه رویدادی است که به‌طور مکرر مشاهده می‌شود. در قندوز، هفته گذشته، بار دیگر این خط قرمز تعیین‌شده نقض شد.در بیمارستان «مدسن سان فرانتیه»، ۱۲ پزشک شجاع و فداکار و ۱۰ نفر از کارکنان پس از بمباران هوایی نیروهای آمریکایی جان خود را از دست دادند. این جنایت، نمادی از شکست جمعی جهان دموکراتیک ماست. این مسائل نشان می‌دهند که پایان‌دادن به جنگی طولانی‌مدت، دردناک، رنج‌آور و بی‌فایده امری ضروری است. جهان خواستار پاسخ‌دهی است. کسانی که هدف حمله قرار گرفته‌اند که بودند و چرا کشته شدند؟ این رویداد تحت چه فرمان نظامی‌ای به وقوع پیوست؟ این قتل عمدی غیرقابل‌پذیرش است. آنچه روی داده، نقض حقوق اساسی بشر است. این اقدامی علیه بشریت و حقوق بین‌الملل بوده و کاملا در تضاد با مفاد کنوانسیون ژنو است.این

یک جنایت جنگی است. کل زنجیره فرماندهی مقصر هستند. بمباران یک بیمارستان نشان‌دهنده توجه ضعیف به کمک‌های بشردوستانه است. واقعیت آن است که پزشکان داوطلبان بدون تمایزقائل‌شدن میان مذاهب و تمایلات سیاسی افراد از سال ۱۹۸۱ میلادی تاکنون در حال فعالیت برای مداوای مجروحان و کمک به آسیب‌دیدگان در آستانه مرگ بوده‌اند. کارکنان بیمارستان در اقدامات بشردوستانه خود به‌شکلی خستگی‌ناپذیر به بیماران کمک می‌کنند تا خطرات جانی برای زندگی آنان را کاهش دهند. آنان کسانی هستند که دور از خانه و کشورشان زندگی می‌کنند و تنها هدف‌شان درمان بیماران مجروح در سرتاسر جهان است؛ به‌خصوص آنکه از خطرات حین انجام کار به‌خصوص در شرایط جنگ آگاه هستند و با وجود چنین مشکلاتی به فعالیت خود ادامه می‌دهند. باید به نام برابری به چنین افرادی افتخار کرد. من برای مبارزان انسان‌دوستی که وارد عرصه نبرد می‌شوند احترام قائلم. آنانی کسانی هستند که با اعتقاد راسخ برای حفاظت از شرافت انسانی می‌کوشند.

درنهایت از پرزیدنت اوباما برای فراخوان و توجه او به از خودگذشتگی «پزشکان فرانسوی» قدردانی می‌کنم. بااین‌حال،این موضع‌گیری به بهانه بروز چنین اشتباه نابخشودنی‌ای کافی نیست. ما خواستار انجام تحقیقات مستقل هستیم.

***وزیر خارجه پیشین فرانسه و بنیان‌گذار نهاد پزشکان بدون مرز**

یادداشت

دستان گشوده کاتالونیا و مشت‌های گره‌کرده اسپانیا

آرتو ماس . رئیس منطقه کاتالونیا

در تاریخ ۲۷ سپتامبر، رأی‌دهندگان کاتالونیایی به پای صندوق‌های رأی رفتند و با ۷۷.۴ درصد آرا، پیروزی بزرگی را فقط در یک ناحیه انتخاباتی و در پاسخ به وعده انتخاباتی نیروهای سیاسی رقم زدند وعده‌ای که ارائه یک نقشه‌راه به‌سوی استقلال کاتالونیا از اسپانیا بود. فهرست نیروهای سیاسی هوادار استقلال، ۴۸ درصد آرای رأی‌دهندگان را به دست آورد و ۷۲ کرسی از مجموع ۱۳۵ کرسی پارلمانی از آنِ نمایندگانی شد که حامی طرح استقلال هستند این در حالی است که فهرست مخالفان استقلال فقط ۳۹ درصد آرای رأی‌دهندگان را کسب کرد و نمایندگان آن ۵۲ کرسی را در اختیار خواهند گرفت.

این همه‌پرسی تنها راه ممکن برای مردم کاتالونیا به منظور تعیین آینده سیاسی‌شان و تحقق هدفی است که مدت‌هاست دنبال می‌کنند، هدفی که سال‌های سال است دولت اسپانیا از به‌رسمیت‌شناختن آن خودداری می‌کند و اجازه برگزاری همه‌پرسی استقلال را نداده است. آرای اخذشده در همه‌پرسی اخیر نقطه اوجی باورنکردنی از بسیج توده‌ای شهروندان در طول چهار سال گذشته بوده است. جنبش استقلال‌خواهی ما یک هوی و هوسی ناگهانی یا رؤیای یک حزب سیاسی یا نظر یک نیروی سیاسی مسلط نیست. این مردم بودند در روز ملی کاتالونیا در تاریخ ۱۱ سپتامبر پس از سال‌ها به خیابان آمدند و به‌طور مسالمت‌آمیز و همراه با لبخند، سرود و حمل پرچم خواستار استقلال برای کاتالونیا و تأسیس دولتی تازه در اروپا شدند.

۲۰ درصد از سهم تولید اقتصادی اسپانیا با ماست درحالی‌که فقط ۱۰ درصد از سرمایه‌گذاری دولت اسپانیا به کاتالونیا تعلق دارد. شهروندان ما احزاب سیاسی موافق با استقلال ازجمله «همگرایی دموکراتیک کاتالونیا» و «چپ جمهوری‌خواه کاتالونیا» در کنار سایر احزاب سوسیالیست و دموکرات مسیحی را متقاعد کردند در کنار یکدیگر یک ائتلاف سیاسی با عنوان «در کنار هم برای آری» را تشکیل دهند. این جنبش خواسته‌های سیاسی طیف وسیعی از نیروهای چپ و راست را پوشش می‌دهد و فراتر از یک حزب صرفا متشکل از سیاست‌مداران است. این جنبش متشکل از رهبران گروه‌های مختلف فعال جامعه مدنی است که در بسیج شهروندان نقشی اساسی داشتند. همچنین چهره‌های فرهنگی و دانشگاهی که عموما در عرصه سیاسی فعال نیستند، نیز در این جنبش حضور داشتند. نامزدهای «اتحاد مردمی» توانستند تعداد کرسی‌های پارلمانی خود را به میزان سه برابر افزایش دهند؛ امری که می‌تواند سبب شود تا یک دولت با اکثریت قاطع در پارلمان کاتالونیا شکل گیرد. این بدان معناست اکثریت مطلق نمایندگان پارلمان کاتالونیا حامی استقلال هستند.

من یک کاتالان هستم. ما از قرن یازدهم میلادی هویتی مستقل داریم. ما پیش از بریتانیا دارای پارلمان بودیم. ما از سال ۱۳۵۹ میلادی دارای رئیس‌جمهوری بوده‌ایم و من مفتخرم صد و بیست و نهمین رئیس دولت کاتالونیا هستم.

زبان ما کاتالونی است و به خاطر داشتن همین زبان از سال ۱۷۱۴ میلادی تحت آزار و اذیت قرار گرفته‌ایم. زبان ما از دوران ۴۰ساله دیکتاتوری فرانکو ممنوع اعلام شد اما اکنون نهمین زبان گفتاری در اتحادیه اروپاست. کسانی که به زبان کاتالانی صحبت می‌کنند، بیش از افرادی هستند که به زبان‌های سوئدی، فنلاندی، دانمارکی یا یونانی صحبت می‌کنند.

اسپانیا گذار به دموکراسی را از سال ۱۹۷۵ میلادی آغاز کرد. در سال‌های ۱۹۷۹ و ۲۰۰۶ میلادی برخی از اختیارات براساس یک اساسنامه تنظیم‌شده برای خودمختاری به کاتالونیا واگذار شد بااین‌حال، در سال ۲۰۱۰ میلادی دادگاه قانون اساسی اسپانیا که به‌شدت سیاسی‌زده شده بود، عناصر کلیدی اساسنامه را نقض کرد. در سال ۲۰۱۲ میلادی، توافق مالی بهتری که پیش‌تر میان کاتالونیا و اسپانیا منعقد شده بود، نیز نقض و روند قبلی تمرکزگرایی قدرت از سرگرفته شد. درنهایت، کاتالان‌ها فکر می‌کنند می‌توانند در خارج از محدوده اسپانیا از ابزارهای خود برای مدیریت امور مالی‌شان بهتر استفاده کنند. این طبیعی است افرادی که در معرض خطر هستند، حق دارند برای محافظت از خود در برابر دولت تلاش کنند.

کاتالونیا ۱۶ درصد از جمعیت اسپانیا را تشکیل می‌دهد. ما ۲۰ درصد از تولیدات اقتصادی اسپانیا را به بازار عرضه می‌کنیم و ۲۵ درصد از صادرات مبتنی بر پایه‌های صنعتی بسیار پیچیده اسپانیا توسط ما صورت می‌گیرد که شامل زیرساخت‌های بین‌المللی نیز می‌شود. اقتصاد ۲۰۰ میلیارد یورویی کاتالونیا بزرگ‌تر از اقتصاد فنلاند است این در حالی است که فقط ۱۰ درصد از سرمایه‌گذاری‌های دولت اسپانیا از آنِ کاتالونیا می‌شود. این در حالی است که سرمایه‌گذاری خارجی ما در ماه‌های نخست سال ۲۰۱۵ میلادی رشدی ۴۰۰ درصدی داشته است. درهمین‌حال، بدهی ۱.۱ تریلیون دلاری اسپانیا معادل با صد درصد تولید ناخالص ملی است. اگر کاتالونیا اعلام استقلال کند، درصد بدهی‌های اسپانیا از این میزان نیز بیشتر خواهد شد.

با وجود تمام اینها، به‌نظر می‌رسد دولت اسپانیا قصد دارد با طرح موضوع «مسئله کاتالونیا»، این‌گونه وانمود کند کاتالان‌ها تصمیم اشتباهی گرفته‌اند. با وجود این، موضوع کاتالونیا اگر روزی یک مسئله داخلی اسپانیا و قابل حل‌وفصل به‌نظر می‌رسید، اکنون چشم‌اندازی بین‌المللی پیدا کرده است. ازاین‌رو است نمایندگان پارلمان‌های خارجی و حتی اعضای دولت‌ها ابراز شگفتی کرده‌اند چرا با وجود فراخوان ما برای گفت‌وگو، مادرید از نشستن پای میز مذاکره خودداری کرد. آخرین دیدار من با «راجوی»، نخست‌وزیر اسپانیا، به ۱۴ ماه پیش بازمی‌گردد. ما بارها درخواست گفت‌وگو را ارائه کرده‌ایم. ما دستان خود را گشوده‌ایم درحالی‌که مادرید هرگز مشت‌های گره‌کرده خود را باز نکرده است.

مردمی که رأی تاریخی خود را در تاریخ ۲۷ سپتامبر به‌نفع استقلال، به صندوق‌های رأی انداختند، به‌طور آشکار نشان دادند می‌خواهند در کشور خود در کشوری آزاد زندگی کنند. همان‌گونه که «اولیور وندل هولمز»، (شاعر و نویسنده آمریکایی)، می‌گوید: «یک پرچم، یک سرزمین، یک قلب، یک دست و یک ملت بیشتر از آنچه تاکنون بوده است». ما پیروزی‌مان را با حسی از توافق به سوی اسپانیا، اروپا و کل جهان مدیریت خواهیم کرد. آیا اسپانیا درحال‌حاضر مایل به پذیرش تصمیم دموکراتیک مردم کاتالونیا خواهد بود؟ یا آنکه سر ناسازگاری خواهد داشت و در مقابل خواست مردم مقاومت خواهد کرد؟

منبع: گاردین